

مهاجران افغان: قربانی سیاست‌های سرمایه‌دارانه

در ماه‌های اخیر هر بار به بهانه‌ای موجی از نفرت روانه‌ی مهاجران افغان ساکن ایران شده است. دو بهانه مهم‌تر بودند: یک بار بهانه‌ی به قتل رسیدن داریوش مهرجویی، کارگردان مشهور ایرانی، و همسرش است و بار دیگر حملات تروریستی شکل‌گرفته در کشور که توسط تعدادی مهاجر انجام گرفته بود. اما به راستی چه اتفاقی در جامعه‌ی ایران افتاده است که افغان‌ها به یک‌باره با چنین حجمی از نفرت مواجه شده‌اند؟ چه شده است که طبقه‌ی متوسطی‌هایی که برای فرشته‌ی حسینی، بازیگر اصالتاً افغان و بزرگ‌شده در ایران، غش و ضعف می‌روند، امروز با بروزات نژادپرستانه خواهان اخراج مهاجران می‌شوند؟

چرا در جوامع سرمایه‌داری مهاجرت صورت می‌پذیرد؟

سرمایه برای نُضج و پیاپی خود ناگزیر بود تا دولت‌ملت‌ها را به‌عنوان واحدهایی از ساختار جهانی‌اش تأسیس کند تا در دل این واحدها، نظم سرمایه برپا شده و منطق ارزش به‌عنوان موتور محرک و محور اصلی جامعه پیگیری شود. به همین علت برای اولین بار در طول تاریخ بشر، در دوران سرمایه است که مرز اهمیت پیدا می‌کند. اگر تا پیش از شکل‌گیری دولت‌ملت‌ها گروه‌های مختلف از مردم به راحتی از قلمروی سرزمینی به قلمروی سرزمینی دیگر می‌رفتند، پس از شکل‌گیری و تثبیت دولت‌ملت‌ها دیگر این عبور و مرور ممکن نبود؛ دیگر دولت‌ها حتی خصوصی‌ترین اطلاعات یک خانواده‌ی ساکن در آن سرزمین را نیز جز اطلاعات لازم خود برای کشورداری می‌دانستند چه رسد به حالتی که بخواهد عبور و مروری به و یا از آن سرزمین صورت پذیرد. اما این مهاجرت آیا در همه‌ی احوال و برای تمامی انسان‌های مهاجر به یک علت صورت می‌پذیرد؟ پاسخ آن قطعاً خیر است. کم و کیف آن را در ادامه مطرح خواهیم کرد.

پس از دوره‌ی رشد سریع کشورهای اروپایی، که پیشگامان شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه در سراسر جهان بودند، کشورهای دیگر برای یادگیری علوم و فنون نوین دانشجویانی به این کشورها می‌فرستادند و ایران نیز از این قاعده مستثنا نبود. این شاید یکی از اولین نمونه‌های مهاجرت در ایران معاصر باشد که طیف قابل توجهی از مردم جامعه با آن آشنا هستند. مورد دیگری که احتمالاً همه با آن آشنا باشند مهاجرت آدم‌ها به علت وقوع جنگ‌هاست. جنگ‌های مدرن عضوی جدایی‌ناپذیر از سرمایه‌داری هستند. از جمله‌ی این جنگ‌ها که درون مرزهای کشور ایران باعث مهاجرت آدم‌ها شد می‌توان به جنگ جهانی اول و دوم و جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق اشاره کرد. این جنگ‌ها باعث شدند تا مردم استان‌ها و مناطق درگیر به دلایل مختلفی چون شیوع بیماری و قحطی و یا

موشک‌باران و حضور نیروهای نظامی، از شهر محل سکونت خود به شهر دیگری بروند. اما در این موارد حالت دیگری نیز اتفاق می‌افتد و آن مواردی مشابه با جنگ سوریه و یا حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق است که باعث می‌شود موجی از مهاجران به سوی خارج از مرزهای آن کشور به راه بیفتند. در این موارد معمولاً سیل مهاجران به کشورهای همسایه پناه می‌برند تا به هر بهایی حداقل جان خود را حفظ کنند. مثال‌هایی از این مهاجران را می‌توان در ترکیه مشاهده کرد که هر از چند گاهی نیز در اخبار حول آن‌ها سر و صدا ایجاد می‌کنند.

اما علاوه بر موضوعات مطروحه که باعث ایجاد موج‌های مهاجرت ناگهانی و آنی می‌شوند، شرایط دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند سبب‌ساز مهاجرت شود. مهاجرت نیز مانند باقی موارد موجود در جامعه ذیل طبقات است که معنا می‌گیرد. جایگاه طبقاتی آدم‌های مختلف باعث ایجاد حالات مختلفی از مهاجرت می‌شود. به‌عنوان مثال در سال‌های اخیر، بسیار از دانشجویان، متخصصین رشته‌های مختلف و سرمایه‌داران به کشورهای دیگر، عمدتاً اروپا و آمریکای شمالی مهاجرت کردند. انگیزه‌ی اصلی این آدم‌ها بهبود شرایط عمومی زیست‌شان در حالتی است که کشور مبدأشان نیز شرایط اسفناک و بدی ندارند. ایشان به تمنای افزایش سطح زندگی و لذت‌هایی، صابون مهاجرت را به تن خود می‌مالند که در کشور مبدأ به‌واسطه‌ی شرایط عمومی آن کشور در زنجیره‌ی اقتصاد جهانی، سهم کم‌تری از آن به ایشان می‌رسد. اما دسته‌ی دیگری از مهاجرت نیز وجود دارد که اعضای طبقه‌ی کارگر و رنجبران جامعه مجبورند به آن تن دهند. از این دسته‌اند مهاجرت کارگران استان‌های غربی کشور برای کار در مناطق شرقی کشور عراق و مهاجرت کارگران جنوب کشور برای کار در کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس. این دسته به واسطه‌ی تأمین نشدن حداقل‌های زندگی است که مجبور می‌شوند خانواده‌ی خود را به صورت مقطعی برای کار در کشورهای دیگر ترک کنند و با زندگی صرفه‌جویانه در کشور مقصد، مبالغ بیش‌تری را برای گذران زندگی و بهبود وضع معیشتی خود و خانواده در کشور مادری‌شان، پس‌انداز کنند.

افغان‌ها نیز تقریباً همگی‌شان جز دسته‌ی آخری هستند که در بالا شرح دادیم. پس از حمله‌ی نظامی ایالات متحده‌ی آمریکا به افغانستان، اشغال نظامی و تثبیت شرایط جنگی در این کشور، عملاً تعداد زیادی از افغان‌ها به کلی از یافتن کار در سرزمین مادری خویش ناامید شدند. کشوری که در آن جنگ در جریان است عملاً بسیاری از مشاغل در آن بی‌معنی خواهند شد و افغانستان نیز از این الگو مستثنا نبود. زبان مشترک نیز مسیر این مهاجرت را برای افغان‌ها آسان می‌کرد چرا که نیاز به یادگیری زبان، خود می‌تواند مانعی در برابر مهاجرت باشد. حال که علت مهاجرت را فهمیدیم، باید به این سؤال پاسخ دهیم که اولاً افغان‌ها در جامعه‌ی ایرانی چه نقشی را ایفا می‌کنند و ثانیاً چرا حالا این موج نفرت از مهاجران در ایران راه افتاده است؟ آیا این اتفاقات فقط منحصر به ایران است و یا می‌توان در کشورهای دیگر نیز از آن سراغ گرفت.

نقش افغان‌ها در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران

پس از پرولتریزاسیون بخش‌هایی از جامعه به وسیله‌ی اجرای طرح اصلاحات ارضی، روند تعمیق و توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌دارانه با سرعتی قابل توجه در حال پیگیری بود. انقلاب بهمن ۵۷ که برآیند مبارزه‌ی طبقاتی تا آن زمان بود به وقوع پیوست و جنگ ۸ ساله‌ی ایران و عراق نیز رخ داد. پس از اتمام جنگ دوره‌های پرشتاب توسعه‌ی سرمایه‌دارانه مجدداً در کشور شروع شد. ساخت سدهای متعدد، جاده‌ها، کارخانه‌های مختلف، توسعه‌ی صنایع نفتی و ساخت‌وساز مسکن مثال‌هایی از تحولات این دوره‌اند.

در این میان اما سرمایه‌داری به منظور کسب نرخ سودهای بالاتر و هم‌چنین جلوگیری از کاهش نرخ سود نیازمند آن است که هر چه بیش‌تر سرمایه‌ی متغیر (همان دستمزدها) را بیش از پیش سرکوب کند. یکی از حربه‌های سرمایه‌داری به منظور سرکوب نیروی کار، ایجاد ارتش ذخیره‌ی نیروی کار است. با ایجاد این ارتش است که قدرت چانه‌زنی نیروی مشغول به کار کم می‌شود؛ چرا که با تهدید دائمی از دست دادن شغل خود مواجه بوده و هر لحظه، سرمایه‌دار می‌تواند نیروی کارش را جایگزین کند. به این ترتیب سرمایه‌ی نیاز دارد تا عده‌ای همواره در حالت آماده به کار، و نه مشغول به کار، در سطح جامعه حضور داشته باشند. برای کشورهای به اصطلاح جهان اول بخشی از این فرآیند سرکوب نیروی کار با حضور مهاجران میسر می‌شود. به این ترتیب که سرمایه‌داران می‌توانند برای موارد مورد نیاز خود از نیروی کار مهاجری استفاده کنند که صرف حضور در کشور مقصد می‌تواند برایش انگیزه‌ای باشد تا تن به مبلغ ناچیز برای مشاغل سخت و طاقت‌فرسا بدهد. از طرف دیگر صرفه‌جویی در تربیت نیروی کار متخصص سود دیگری است که این کشورها از مهاجرت نیروی کار می‌برند.^۱ این روند به صورت عمومی میان کشورهای جهان شایع است. به‌عنوان نمونه مقصد اصلی مهاجران از آمریکای مرکزی و جنوبی، کشور ایالات متحده‌ی آمریکا است. مقصد بسیاری از شهروندان کشور ترکیه، آلمان است و بسیاری از ساکنان قاره‌ی آفریقا به کشورهای چوچون فرانسه، ایتالیا و انگلستان مهاجرت می‌کنند. پس از جنگ سوریه بسیاری از مردمان آواره‌شده‌ی این کشور به کشورهای ترکیه و لبنان رفتند. انتخاب کشورهای مقصد علاوه بر تفاوت امکانات رفاهی با کشور مبدأ به متغیرهایی چون اشتراکات زبانی و نزدیکی جغرافیایی نیز ارتباط دارد. افغان‌ها نیز مشابه همین روند، کشورهای ایران و پاکستان را به‌عنوان اصلی‌ترین مقصد مهاجرت خود انتخاب کرده‌اند. هرچند در این میان تعدادی از مهاجران افغان به کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی نیز رفته‌اند.

^۱ منظور هزینه‌ای است که هر کشور مجبور است برای پرورش یک نیروی کار بکند. از جمله‌ی این هزینه‌ها می‌توان به هزینه‌ی آموزش عمومی و عالی، درمان و ... اشاره کرد.

اما افغان‌هایی که به ایران مهاجرت کرده‌اند غالباً در مشاغل کارگری، اعم از صنعتی و خدماتی، مشغول به کار هستند. هرچند بخشی از جمعیت ایشان توانسته مشاغل دیگری را نیز اشغال کند. آمارهای ارائه‌شده از حضور افغان‌ها در ایران نیز متنوع بوده و از ۲ میلیون تا ۸ میلیون نفر هم برآورد شده است. باید در نظر داشت که مهاجرین اغلب غیرقانونی هستند و به همین دلیل نیز آمار دقیقی برای آن موجود نیست. با توجه به قانون محدودکننده‌ی دولت ایران برای شغل افغان‌ها به مشاغل کارگری، می‌توان حدس زد که به جز عده‌ی خیلی کمی از ایشان که توانسته‌اند سرمایه‌ی اولیه‌ای با خود به ایران بیاورند و یا با کار در ایران سرمایه‌ای برای خود جمع کرده و کار و کاسبی‌ای راه بیندازند، باقی ایشان در مشاغل چون کارگران بخش ساختمانی، خدماتی و کشاورزی و دامداری مشغول‌اند. بخش‌هایی که نیاز به نیروی کار غیرمتخصص دارند و می‌توان کار یک کارگر را با کار کارگر دیگری به راحتی جایگزین کرد. علاوه بر آن، در این بخش‌ها آمار حوادث بیش از سایر بخش‌های کاری است و همین موضوع رغبت کارگران بومی برای انجام چنین کارهایی را کاهش می‌دهد. در این جاست که حضور مهاجرانی که حاضرند با کمترین قیمت در مشاغل سخت تن به کار دهند و عملاً جان و سلامتی خویش را مستقیماً وجه‌المعامله‌ی کار قرار دهند برای سرمایه‌داران ضروری می‌شود. چرا که در غیر این صورت سرمایه‌دار با کاهش نیروی کار در این حوزه‌ها مواجه بوده و مجبور است که به خواسته‌های کارگران بیش از پیش تن دهد. به‌علاوه حضور مهاجران غیرقانونی باعث می‌شود که سرمایه‌دار از شر هزینه‌هایی چون بیمه خلاصی یابد و در صورت آسیب رسیدن به کارگر، با کمترین هزینه‌ی ممکن سر و ته قضیه را هم بیاورد. این موضوع متناظر با کاهش هزینه‌های ایمنی محیط کاری است. حضور افغان‌ها در نقش کارگر، باعث می‌شود که ایشان منبعی فعال برای استخراج ارزش اضافی توسط سرمایه‌دار باشند و نیز در کنار سایر اعضای طبقه‌ی کارگر استثمار شوند. هم‌چنین، این قشر به اسطه‌ی شرایط حضور غیرقانونی‌شان مجبور به تحمل شرایط به مراتب سخت‌تر معیشتی نسبت به دیگر اقشار طبقه‌ی کارگر هستند؛ قشری که سایه‌ی اخراج از کشوری که در حال حاضر در آن ساکن هستند لحظه‌ای از بالای سرش محو نمی‌شود. فشاری که به ایشان وارد می‌شود مستقیماً در جیب سرمایه‌داران نقد خواهد شد. به ازای فشار هر چه بیشتر به کارگران، سود روی سود سرمایه‌داران اضافه می‌شود. دقیقاً به همین دلیل است که سرمایه‌داری ایرانی در این سال‌ها از حضور قانونی و غیرقانونی افغان‌ها در ایران استقبال می‌کرده است؛ هرچند ظاهر دیگری از خود به نمایش بگذارد.^۲

وضعیت چند سال اخیر کشور و جهان اما متفاوت از سال‌های پیش شده است. اگر پیش‌تر با رشد صنایع ساختمانی نیاز به نیروی کار ارزان افغان‌ها هر روز بیشتر تر از دیروز احساس می‌شد، امروز با در گرفتن بحران در اقتصاد کشور،

^۲ به‌عنوان مثال نگاهی بیندازید به گزارش «افغانی‌ها در ایران چه مشاغلی دارند؟» در خبرگزاری تابناک.

بیکاری رو به افزایش است و تعداد هر روز بیش‌تری از طبقه‌ی کارگر با تهدید از دست دادن شغل خود مواجه هستند. در این شرایط است که افغان‌ها نیز که تا دیروز با نیروی کار بسیار ارزان قیمت‌شان فرشتگان نجات‌بخش سرمایه‌داری بودند امروز تبدیل به مزاحمانی شده‌اند که می‌بایست به هر صورت که می‌شود از شر ایشان خلاص شد. چرا که بخش‌های زیادی از اعضای طبقه‌ی کارگر، که شغل‌شان توسط ایشان تهدید شده است، روی ایشان حساس شده‌اند. همان‌طور که مشابه این روند برای کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز رخ داده است. کشمکش پرحرارت سیاسی دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه، یکی در مقام دولت مرکزی و دیگری در مقام دولت محلی و فرماندار، در ایالت تگزاس بر سر دیوار مرزی و عدم کنترل دولت بر روی دیوار مرزی بین دو کشور جدیدترین نمونه‌ی جنجال بر سر مهاجران در سطح جهان است. به‌عنوان مثال‌هایی دیگر در این خصوص می‌توان به انگلستان اشاره کرد که با زندانی کردن مهاجران در کشتی مخصوص به ایشان در دریا، ماه‌ها و بل‌که سال‌ها آن‌ها را میان زمین و هوا نگه می‌دارد و یا با کشورهای دیگر قرارداد منعقد می‌کند تا مهاجران غیرقانونی را به آن‌جا منتقل کند. همچنین اخبار مرگ و میر مهاجران در راه رسیدن به انگلستان، همواره در صدر اخبار مهاجرت است.^۳ یک بام و دو هوای کشورهایمانند کانادا، که تا همین چند سال پیش بهشت مهاجران متخصص بود و حالا با تصویب قوانین مختلف از کاهش میزان بورسیه گرفته تا ممنوعیت معامله‌ی مسکن، مثال دیگری از سیاست‌های جاری کشورها در زمانه‌ی بحران در خصوص مهاجران است. پاسخ این سوال اما تنها زمانی مشخص خواهد شد که بتوانیم ریشه‌ای‌تر چرایی مطرح شدن چنین بحث‌هایی را در زمان حاضر در سطح جامعه بشکافیم و هم‌بسته با این تحلیل، پاسخ خود را نیز برای آن مطرح کنیم.

سرمایه‌داری و بحران

بحران نه چیزی الصاق شده از بیرون، که درونی سیستم سرمایه‌دارانه است. منطق سرمایه در دور بی‌پایان خود برای تصاحب ارزش خلق شده توسط طبقه‌ی کارگر به محدودیت‌های طبیعی و غیرطبیعی برمی‌خورد که از دید سرمایه‌داران و ایدئولوگ‌هایشان، صرفاً ایراداتی هستند که در اثر سوءعملکردها پیش آمده‌اند و ماهیت و ذات سیستم هیچ مشکل و خللی ندارد. در دیدگاه بزرگ‌ترین منتقد سرمایه، کارل مارکس، اما این پیگیری خود منطق ارزش است که سبب‌ساز بحران می‌شود. سرمایه به‌منظور کسب سود بیش‌تر حتی می‌خواهد که بر طبیعت^{۲۴} ساعتی روز و یا محدودیت جسمانی کارگران فائق آید اما درست در آن‌جا که با تمام قوا به سمت خواسته‌اش حرکت می‌کند به ناگاه سرش به سنگ می‌خورد. همین فرآیند سرمایه را به سمتی می‌برد که با دستان خود دولتی را تشکیل دهد تا با حد زدن بر امیال سرمایه‌داران از به سنگ خوردن سرشان جلوگیری کند. دولت سرمایه‌داری

^۳ به‌عنوان مثال حدود ۵۵۴ نفر در سال ۲۰۱۸ در راه رسیدن به اروپا در کانال مانس جان خود را از دست دادند.

آن تنظیم‌گری‌ست که با سپر کردن خود، هدفش مانع از آسیب رسیدن به منطق سرمایه است. دولت سرمایه‌داری آن سرکوب‌گری‌ست که مانع از آلوده شدن دست سرمایه‌دار شده و به جای او و با وکالتش، طبقه‌ی کارگر و مبارزانش را سرکوب می‌کند. دولت سرمایه آن سیستمی‌ست که به جای سرمایه‌داران و برای هموار شدن مسیر ایشان، از جیب تمام جامعه به نفع عده‌ی قلیلی خرج می‌کند. و در نهایت دولت همان نهاد سیاسی‌ای است که باعث منسجم و یک‌پارچه شدن جامعه سرمایه‌داری می‌شود. حال در زمانه‌ی وقوع بحران، که دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد، دولت‌ها وظیفه دارند تا با بریدن بیخ تا بیخ گلوی برخی منافع در پیش‌گاه سرمایه، ملزومات پاییدن هر چه بیش‌تر آن را فراهم نمایند. به‌عنوان مثال در بحران ۲۰۰۸ که در سطح جهانی و بالاخص ایالات متحده‌ی آمریکا به وقوع پیوست، دولت این کشور با استفاده از امکان ایجاد اعتبار و صدور تورم در ازای فشار بیش‌تر به طبقه‌ی کارگر خودی و کشورهای دیگر، بحران را به گونه‌ای برای خود رفع و رجوع کرد؛ چیزی که در آن موقع تحت رهبری دولت اوباما صورت پذیرفت تا نظم جهانی سرمایه با کم‌ترین بها برای سرمایه‌داران به پایان برسد. این مورد در بحران‌های ادواری سرمایه که گاه‌بی‌گاه به وقوع می‌پیوندند نیز صادق است. در این موارد نیز دولت برخلاف ادعای برخی لیبرال‌ها، به نفع سرمایه‌داران وارد عمل می‌شود تا حتا به قیمت از دست رفتن منافع کوتاه‌مدت بخشی از سرمایه‌داران، چارچوب نظم سرمایه با چالش جدی مواجه نشود. در خصوص مهاجران نیز اتفاق مشابهی صورت می‌گیرد. سرمایه‌داری پس از تغییر سیاستش از کینزیانیسم به نئولیبرالیسم، دیگر ترجیح پیشین خود به ایجاد اشتغال کامل را کنار گذاشت و با تعدیل ساختاری سعی کرد تا به صورت دائمی با ایجاد ارتش بیکاران به ارتش کارگران فشار مضاعف وارد آورد تا هزینه‌ی نیروی کار برای سرمایه‌داران به حد‌اقل برسد. این موضوع با گذشت سال‌ها باعث می‌شود تا وضع طبقه‌ی کارگر هر سال نسبت به سال گذشته بدتر شود. در این میان با افزایش هزینه‌های زندگی، بیکاری دائمی و یا موقتی طبقه‌ی کارگر و حضور همیشگی نیروهای کاری که حاضر به انجام کارهای موجود با قیمت‌های پایین‌تر هستند، چشم‌ها به سمتی نادرست برای علت مشکل موجود می‌چرخد: **مهاجران**. مهاجران، که خود نیز قربانی وضع موجودند، از سوی بخش دیگری از قربانیان به‌عنوان علت مشکلات و مصائب شناسایی می‌شوند؛ همان‌طور که در اوایل قرن ۱۸ میلادی و جنبش خرد کردن ابزار و ماشین‌آلات، کارگران علت بیکاری خود را جسم ماشین می‌دانستند و به همین دلیل با حمله‌ی فیزیکی به آن و نابودی‌اش سعی داشتند تا علت بیکاری خود را کنار بزنند. غافل از آن که علت بیکاری و تأمین نشدن نیازهای زندگی نه وجود ماشین، که در ذات چیز بدی نیست و می‌تواند آسایش اعضای جامعه را فراهم کند، که منطق جامعه‌ای‌ست که در آن زیست می‌کنند؛ منطقی که هیچ‌چیز جز نفع سرمایه برایش اهمیت ندارد. در خصوص مهاجران نیز رویکرد مشابهی در حال وقوع است. علت مشکلات موجود طبقه‌ی کارگر نه حضور کارگری دیگر، که منطق ارزش است. این موضوع از سوی سیاست‌مدارانی که خود را متعهد به منطق سرمایه می‌دانند نیز با استقبال

مواجه می‌شود. چرا که با تأکید بر آن، مفری پیدا می‌شود که نگاه جامعه از منطق سرمایه به چیز فرعی دیگری پرت شود. سرمایه که در زمان بحران زبان سیاستش نیز الکن می‌شود با استقبال از فرصت پیش‌آمده منافع آن‌اش، یعنی همان سرکوب ارزش نیروی کار، را به نفع منفعت تاریخی‌اش کنار می‌گذارد. این موضوع با ایدئولوژی ملی‌گرایانه‌ی گروه‌های مختلفی از مردم نیز همراه می‌شود. ایدئولوژی‌ای که بستر مادی‌اش نیز به واسطه‌ی تثبیت دولت‌مملتها در جهان سرمایه وجود دارد. این روحيات می‌تواند بر بستر تاریخی یک موضوع نیز سوار شود. به‌عنوان مثال، در مورد مهاجران افغان، نکات تاریخی‌ای چون فتح ایران توسط افغان‌ها در اواخر دوران صفویه نیز مزید بر علت کینه و خشم یک کارگر می‌تواند باشد. چرا که او به رگ غیرت آریایی‌اش برخواهد خورد که کسانی که یک بار سابقاً کشورش را اشغال کردند، حالا در قالبی دیگر بازگردند. چنین رویکردهای علاوه بر خاک پاشیدن بر چشمان آگاهی طبقاتی طبقه‌ی کارگر مفرهایی نیز برای سرمایه‌دار باز می‌کند تا او نیز از اصل بحران سرمایه‌داری بگریزد.

بی‌ربط نیست که در کشورهای اروپایی‌ای هم‌چون هلند و ایتالیا دولت‌هایی سر کار می‌آیند که اصلی‌ترین برنامه‌شان برای حل مشکلات، اخراج مهاجران و محدودسازی ورود آن‌ها برای سال‌های بعد است. در کشورهای دیگری نیز چون ایالات متحده‌ی آمریکا نیز مانور گل‌درشت ترامپ بر روی مسئله‌ی مهاجران دلیل مشابهی دارد. چه چیز خوشایندتر از این جملات برای کارگران آمریکایی است: «مکزیک‌هایی که باعث بیکاری‌اش شده‌اند باید از کشور اخراج شوند»؟ یا در کشورهایی چون فرانسه، ایتالیا و هلند که مهاجران آسیایی-آفریقایی فراوانی دارند، که درصد قابل توجه نیروی کار آن‌ها را تأمین می‌کنند، چه چیزی راحت‌تر از آن است که گفته شود مسلمانان علت اصلی مشکل‌اند و باید ایشان را از کشور بیرون راند؟

خلاصه آن‌که علت اصلی به وجود آمدن مسئله‌ی مهاجران، که به صورت یک بحران در سطح جامعه خود را بازمی‌نمایند، خود سیاست‌های سرمایه‌دارانه در سطح جهانی است: چه آن بخشی که نیاز به مهاجرت را به وجود می‌آورد، یعنی اوضاع نامساعد یک کشور، چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی-اجتماعی همه و همه نتیجه‌ی منطقی و مستقیم نظم سرمایه‌دارانه است. این پیگیری نظم سرمایه در عالی‌ترین سطح آن، نظام امپریالیستی، است که باعث ویرانی عراق و سوریه و افغانستان می‌شود. این پیگیری نظم سرمایه در عالی‌ترین سطح آن، نظام امپریالیستی، است که باعث نابودی معیشت و زندگی طبقه‌ی کارگر کشورهای پیرامونی و یا به اصطلاح جنوب جهانی می‌شود، چرا که مزیت رقابتی این کشورها در بازار جهانی تنها و تنها کار ارزان قیمت‌شان است؛ و چه آن بخشی که از نیروی کار مهاجران استفاده‌ی تام و تمام خود را می‌کند تا هم سرمایه‌ی متغیر خود را کاهش داده و سودش افزایش یابد و هم قیمت نیروی کار را تا حد ممکن با توسل به این قشر، ارزان کند؛ و چه آن سیاستی

که از احساسات ملی‌گرایانه‌ای که دست‌ساز سرمایه است، سوءاستفاده می‌کند و به‌منظور آسیب نرسیدن به نظم سرمایه‌دارانه، مهاجران از این‌جا رانده و از آن‌جا مانده را یکی از علل مشکلات اقتصادی جامعه معرفی می‌کند. بسته به قدرت و ضعف ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه نیز در هر کشور کنش‌های مختلفی نسبت به مهاجران اتخاذ می‌شود. اما یک چیز در میان همه‌ی کشورها ثابت است: اگر پاسخی برای بحران‌ها موجود نداشتی، تقصیر را به گردن مهاجران بینداز. در این صورت طبقه‌ی کارگری که می‌توانست علیه نظم سرمایه بشورد نیز پشت سر سرمایه‌داران و در یک دعوی زرگری، علیه کسانی که هم‌سرنوشت خود اویند و قربانی همان سیاست‌هایی‌اند که او را به فلاکت کشانده‌اند، شرکت می‌کند.

چه باید کرد؟

اما در این میان چه باید کرد؟ طبقه‌ی کارگر به‌عنوان طبقه‌ای که می‌تواند جامعه را به صورت بنیادین، به‌واسطه‌ی جایگاهش، به نقد بنیان‌برافکن بکشد باید چه مواجهه‌ای را با مهاجران داشته باشد؟ پاسخ به این سؤال در عین آسان بودن، سخت است. طبقه‌ی کارگر باید با اتکا به آگاهی طبقاتی و پیشگامان خود از سیاست‌های بورژوازی موجود تن بزند. باید سیاستی را وضع کند که این‌بار اداره‌ی جامعه را نه بر مبنای بهره‌کشی انسان از انسان که بر مبنای الغای آن صورت دهد. طبقه‌ی کارگر باید در عین مشارکت فعال خود در مبارزات سیاسی موجود، از منحل شدن خود و سیاستش به نفع این یا آن جناح بورژوازی اجتناب کند. طبقه‌ی کارگر همواره زیر فشار جامعه‌ی سرمایه‌داری و طبقه‌ی سرمایه‌دار است. در این میان همان‌طور که یک بدن ممکن است به بیماری خودایمنی مبتلا شود و بخش‌هایی از سیستم خود را مورد حمله قرار دهد، این طبقه نیز ممکن است در اثر سیطره‌ی هژمونی-تبلیغاتی سرمایه‌داران دشمن را به اشتباه در صفوف خود شناسایی کند.^۴ وظیفه‌ی پیشگامان طبقه‌ی کارگر آن است که این سیطره‌ی هژمونیک، که می‌تواند به اتخاذ رویکردهای نادرست در میان ایشان بینجامد، را شناسایی کرده و آن را بشکند. چیزی تحت عنوان بحران مهاجران وجود ندارد بل که این بحران خود سیستم سرمایه‌داری است که در چشم ما به‌عنوان بحران مهاجران نمایانده می‌شود. افغان‌ها در ایران، سوری‌ها در ترکیه و لبنان، فیلیپینی‌ها و پاکستانی‌ها در قطر، مکزیکی‌ها و آمریکای لاتینی‌ها در آمریکا، همگی قربانی یک سیاست واحدند: همگی‌شان برای پاییدن نظم سرمایه است که مجبور به تحمل شرایط نابه‌سامان خود هستند و این شرایط تغییر نخواهد کرد مگر آن وقت که خود این نظم با تمام بالا و پایینش برچیده شود.

^۴ البته قطعاً گروه‌هایی در میان صفوف طبقه‌ی کارگر نیز وجود دارند که با خیانت خود به منافع تاریخی این طبقه، پشت سیاست دشمن می‌ایستند. در این‌جا طبقه‌ی کارگر باید با تمام قوای خود به ایشان بتازد و تا پاک کردن صف خود از آخرین نفر و کوچک‌ترین رویکرد ایشان از پای ننشیند.